

تبیین و تحلیل علم قدسی در سنت‌گرایی دکتر سیدحسین نصر

عبدالحسین خسروپناه*

چکیده

مقصود دکتر نصر از علم، علوم تجربی رایج در غرب است که از سوی تفکر غربی اداره می‌شود. به اعتقاد وی، باید علوم تجربی با هویت سنتی تولید شوند. راه نقد غرب و مدرنیسم، در دست داشتن مبانی حکمت خالده و جایگزین کردن آن به جای تجدد غربی است. علم جدید مایهٔ بحران‌های مختلف نظیر بحران زیست‌محیطی بوده است. علوم سنتی بر اصول ماوراء طبیعی بنا شده‌اند و عمیقاً با پیش‌فرض‌های فلسفی علوم جدید تفاوت دارند. علوم جدید نه تنها ادراک دینی و فلسفی از نظام طبیعت را در غرب به افول کشانید، بلکه علوم سنتی را به کلی از میان برد. علم جدید باید در جایگاه شایسته‌ای که مابعدالطبیعه و حکمت جاویدان مشخص ساخته، قرار گیرد. علم قدسی، تابعی از «امر قدسی» به شمار می‌آید و امر قدسی با عالم روح کلی در ارتباط است، نه با نفس. حکمت خالده، مهم‌ترین مبنای علم قدسی است. مهم‌ترین تکیه‌گاه علوم مقدس، وحی است. هدف نهایی علوم سنتی هدف متعالی سنت یعنی «بازتاب سیمای معشوق کل» است.

واژه‌های کلیدی: علم قدسی، علم سنتی، علم سکولار، حکمت خالده، جهان‌بینی

درآمد

مبحث رابطه علم و دین، یکی از بحث‌های دامنه‌دار در فلسفه دین و کلام جدید است. نظریه علم قدسی، یکی از دیدگاه‌های مطرح در این باب است که از سوی سیدحسین نصر، از شخصیت‌های مشهور سنت‌گرایی، ارائه شده است. سنت^۱ در نظر این جریان، به معنای سنت الهی و ازلی و ابدی است که در همه ارکان و عرصه‌های هستی جاری است. سنت یعنی اصول و حقایقی که منشأ قدسی دارد و تبلور کاربرد و تجلیات خاص خود را در چارچوب هر تمدن دارا است. هر تمدنی که با این اصول پیوند دارد، تمدن سنتی است. این ایده مختص به اسلام نیست و در ادیان دیگر مانند کاتولیک، پروتستان، یهود و... نیز جاری است و البته رکن مهم آن، واکنش به مدرنیسم است (رک: شوان، ۱۳۸۳، ص ۱۱ به بعد؛ نصر، ۱۳۸۶ الف، ج ۱، ص ۸۰ به بعد). تمدن اسلامی دارای پیشینه و مایه‌های علمی و فنی گسترده‌تری است که سنت‌گرایان به آن با دیده احترام می‌نگرند (نصر، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱-۱۴۷).

«رنه گنون»^۲ (۱۸۸۶-۱۹۵۱) با نام اسلامی عبدالواحد یحیی، متفکر فرانسوی و نخستین شخصیت سنت‌گرا است. او، ضمن تحصیل ریاضیات و فلسفه با تصوف و عرفان اسلامی آشنا شد و در سال ۱۹۳۰م، اسلام آورد. سنت‌گرایی به دست «آنند کنتیش کومارا سوآمی»^۳ (۱۸۷۷-۱۹۴۷) متفکر سیلانی، قوام و هویت نظام‌وار یافت و سپس از سوی «فریتوف شوان»^۴ (۱۹۰۷-۱۹۹۸)، «تیتوس بورکهارت»^۵، «مارکو پولیس»^۶ و «مارتین لینگز»^۷ (۱۹۰۹-۲۰۰۵) به جریان فکری مشخصی تبدیل شد. امروزه سیدحسین نصر، شخصیت شاخص سنت‌گرا در جهان اسلام به شمار می‌رود که در بیشتر آثار خویش این ایده و تفکر را ترویج و توسعه می‌دهد. نگارنده در اثر دیگری به منظومه فکری دکتر نصر و اصول فکری سنت‌گرایی که عبارت است از: حکمت خالده، وحدت متعالی ادیان، کثرت‌گرایی دینی (البته با تبیین سنت‌گرایی نه جان هیک)، عرفان و تصوف‌گرایی، سلطنت دینی، نقد روشنفکری، نقد مدرنیته و اعتقاد به علم و هنر سنتی و قدسی، پرداخته است (خسرورپناه، ۱۳۸۸، گفتار هشتم) این نگاشته، تنها به چستی علم قدسی و دینی از دیدگاه نصر می‌پردازد.

علم سنتی، قدسی و سکولار

مقصود از اصطلاح علم در این بحث، معنای معادل علوم جدید و یا علوم تجربی است. واژه science در زبان لاتین معادل این معنا است. بنابراین، منظور از واژه علم، ناظر به علمی،

1. tradition
3. Ananda K. Coomaraswamy
5. Titus Burckhardt
7. Martin Lings

2. Rene Guenon
4. Frithiof Schuon
6. Marco Pallis

مانند: فیزیک، شیمی، طب، نجوم و... است؛ یعنی علوم متعلق به طبیعت که در قرن‌های اخیر در اروپا جهش بسیاری یافته‌اند. تأکید دکتر نصر بر پیامدهای منفی علوم جدید غربی، این نکته را روشن می‌سازد که مقصود وی، علوم تجربی رایج در غرب است که به دست تفکر غربی اداره می‌شود. او معتقد است باید علوم تجربی با هویت سنتی تولید شوند. چیزی که نبودش عامل بحران‌های دامنه‌دار در زندگی انسان امروز غربی شده و البته در گذشته مایهٔ رشد و پیشرفت برخی تمدن‌ها بوده است (نصر، ۱۳۷۸ الف، ص ۱۲۸، ۱۳۸ و ۱۳۹).

از دیدگاه سیدحسین نصر، راه نقد غرب و مدرنیسم، در دست داشتن مبانی حکمت خالده و جایگزین کردن آن به جای تجدد غربی است (نصر، ۱۳۸۷، ص ۲۷۶ و ۲۷۷). علم جدید مایهٔ بحران‌های مختلف روان‌شناختی، زیست‌محیطی و... بوده است (نصر، ۱۳۸۷، ص ۲۷۸؛ نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۲۹ به بعد). این بحران تا بدانجا رسیده که انسان متجدد حقیقتاً فراموش کرده که کیست (نصر، ۱۳۸۳ ب، ص ۲۵).

نصر در نقد علم جدید می‌نویسد:

اما فناوری غربی نیز بیش از پیش پشت ابرهای تردیدی که از موفقیت‌های خودش سرچشمه گرفته‌اند پنهان مانده است. بشر می‌تواند بر روی کرهٔ ماه فرود آید؛ اما نمی‌تواند ابزارهایی بیابد که به انسان‌های ساکن در غالب شهرهای بزرگ امکان دهد که ماه را در شب به‌روشنی ببینند. از رهگذر فناوری پزشکی، انسان‌هایی که بیماری وخیمی دارند، طولانی‌تر از آنچه قبلاً امکان‌پذیر بوده است، زنده می‌مانند در حالی که تخریب محیط زیست طبیعی هر روز کیفیت آن زندگی طولانی را می‌کاهد و بشر را با بیماری‌های جدیدی به مخاطره می‌افکند که به‌ندرت قبلاً دیده می‌شد (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۳۸ و ۱۳۹).

علم از دیدگاه نصر به سنتی یا قدسی و سکولار تقسیم می‌شود که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم.

علم سنتی

سیدحسین نصر، ماهیت و روش علوم جدید را نمی‌پذیرد و به‌طور صریح آن را نقد می‌کند؛ اما به جای آن علوم سنتی را لازم می‌داند. علم جدید همواره متغیر است ولی علم سنتی، چون با مابعدالطبیعه مرتبط است، تغییرناپذیر است. علم جدید، غیر قدسی است، در صورتی که علم سنتی، قدسی است؛ زیرا معرفت به نظام مظهر و مخلوق و آیه یا نماد خداوند است نه حجاب میان انسان و خدا. علم جدید فقط به ظواهر می‌پردازد، ولی علم سنتی بیشتر به بُعد باطنی سنت مربوط می‌پردازد؛ البته ممکن است ثمرهٔ عملی هم داشته است.

دیدگاه سنتی، انسان را متشکل از جسم، نفس و روح می‌داند و همه علوم سنتی موظف به رفع نیاز خاصی از این کلیت هستند. علوم سنتی، سودجویانه — به معنی رفع نیازهای صرفاً زمینی انسان — نیست و به نیازهای معنوی به همراه نیازهای روان و جسم انسان توجه دارد؛ برای انسان، چیزی مفیدتر از غذای روح جاودان و نامیرای او نیست. علم سنتی می‌تواند کلیدی حیاتی برای درک جهان و مددکار سفر انسان به ماوراء این جهان باشد. والاترین فایده علوم سنتی آن است که به عقل و ابزارهای ادراک انسان کمک می‌کند تا جهان و درواقع، تمام مراتب وجود را، نمادها و آینه‌های بازتاباننده سیمای معشوق ببیند (نصر، ۱۳۷۸ ب، فصل هفتم). علوم سنتی همواره مقدس‌اند؛ زیرا نماد و نشانه ذات خدا هستند. علوم سنتی با علمی که معادل "science" است تفاوت مبنایی دارند. علوم سنتی بر تغییرناپذیری، دوام و معرفت به نظام اصیل و مابعدالطبیعی اشاره دارند (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۶۸). بر این اساس، سخن گفتن از علم سنتی، معنادار است. در همه تمدن‌های سنتی به ویژه تمدن‌های غیر مهاجر، آشکال بسیاری از علوم سنتی، از مطالعه آسمان‌ها تا کالبدشکافی یک مورچه، رشد و پرورش یافته‌اند. این علوم از مابعدالطبیعه یا عرفان، یعنی علم برین که علم مقدس فرجامین است، متمایز است. این علوم چیزی نیستند مگر «علوم مقدس» به معنای معرفتی به نظام ظاهر و مخلوق (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۶۸).

وی در تمایز علوم سنتی و غیر سنتی نیز از عنصر تقدس بهره می‌برد و ملاک تمایز این دو قسم علم را مقدس و نامقدس بودن می‌داند و می‌نویسد:

در مقام بازشناسی علوم سنتی از علوم جدید، می‌توان از علم مقدس و نامقدس سخن گفت. البته از دیدگاه سنتی هیچ حوزه موجه و معقولی نیست که کاملاً نامقدس تلقی شود. عالم، مظهر اصل الهی است و هیچ قلمرویی از واقعیت نیست که کاملاً از آن اصل جدا شده باشد. حضور در قلمرو حق و تعلق به آنچه واقعی است، به معنای غوطه‌ور شدن در اقیانوس امر مقدس و از عطر مقدس آکنده شدن است (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۶۹).

بدین ترتیب می‌توان گفت، از نظر نصر، هر علمی به شرط عنایت به اینکه در قلمرو حق قرار داشته و بخشی از صنع او را می‌نمایاند، مقدس شمرده می‌شود. همان علمی که سنتی نیز نامیده می‌شود.

علوم سنتی در جهان‌شناسی، اهمیت و جایگاه قابل توجهی دارند. علوم سنتی مربوط به تمام تمدن‌های سنتی، درباره پاره‌ای اصول که نهایت اهمیت را دارند، هم‌داستانند. این علوم بر بیش سلسله‌مراتبی نسبت به هستی مبتنی هستند؛ بیشی که عالم مادی را فروترین ساحت

واقعیت قلمداد می‌کند، هرچند که نمادها و نشانگر مراتب برینند (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۱ و ۱۷۲). این نوع سخن گفتن، مطابق با دستگاه حکمت صدرایی است که هستی را ذومراتب دانسته و مرتبه‌ای را برتر از مرتبه دیگر معرفی کرده است (صدرالمآلهین، ۱۳۷۴، المشهد الثانی، الشاهد الاول، الاشراف التاسع). بدین ترتیب می‌توان برای نازل‌ترین موجودات نیز مرتبه برینی در نظر گرفت و علمی را که ناظر به آن باشد نیز مقدس و مرتبط با عالم بالا دانست. علوم سنتی، عالم مادی را به عالم نفسانی، نفسانی را به خیالی، خیالی را به عقلی و عقلی را به فرشته مقرب مرتبط می‌سازد. اساساً تمدن‌های سنتی از این رهگذر به تقدس دست یافته‌اند. تمدن‌های سنتی، به مبدأ الهی عالم و نیز اتکای وجودی مخلوقات مادی بر مراتب واقعیت فراتر آن قدر اطلاع داشتند که خطای فاحش معکوس ساختن مراتب وجود را به سلسله مراتب عرضی (افقی) مرتکب نشوند و از برداشت امروزی از تطوّر انواع، که هیولایی است از دیدگاه سنتی، سر در نیاورند (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲).

علوم سنتی مفیدند و توان رفع نیازهای انسان را دارند. البته این به معنای سودجویانه بودن آنها — همانند علوم جدید — نیست. این علوم سودمندترین علوم‌اند؛ زیرا چیزی سودمندتر از آنکه غذای روح انسان را تأمین کند وجود ندارد. علوم سنتی به انسان یاری می‌کند تا از آن بارقه الهی در وجود خود، که به یمن آن انسان است، آگاه گردد (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳). والاترین فایده علوم سنتی این است که به عقل و ابزارهای ادراک کمک می‌کنند تا جهان و درحقیقت تمام مراتب وجود را، نه به عنوان واقعیات یا اعیان، که به عنوان نمادها یا آینه‌هایی ببینند که سیمای معشوق کل را — که همه چیز از او نشأت گرفته و همه چیز به او بازمی‌گردد — بازمی‌تابانند (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸).

نصر به حفظ میراث سنتی از جمله علوم سنتی اسلامی اهمیت بسیاری می‌دهد و معتقد است، حفظ و حراست از این سرمایه وظیفه حتمی و قطعی اندیشمندان مسلمان است. این میراث در اعصار گذشته چنان کارایی و نفوذ داشته که هنوز هم توان حل مشکلات زیستی و معیشتی انسان را دارد؛ زیرا هنوز سنت بر این علوم پرتوافشانی می‌کند. این علوم، تنها برای کسانی که جهان سنتی در نظرشان واقعیتی زنده است، کلید حیاتی درک کیهان و مددکار سفر به ماوراء کیهان است (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸). آنچه در این میان نقطه عطف سخن است، تکیه علوم سنتی اسلامی به وحی^۱ است. تنها پس از استقرار و استحکام بنیان «جامعه

۱. در اینجا مقصود، وحی عام است، نه خصوص وحی تشریحی نبوی؛ البته وحی تشریحی نبوی برترین مرتبه وحی است که تکیه‌گاه اصلی علوم مقدس است.

اسلامی» بود که به تدریج شجره وحی محمدی (ص) ثمر بخشید و علوم گوناگون ترویج یافت و علمای بنامی در هر رشته ظهور کردند که در قرن چهارم و پنجم علوم اسلامی را به اوج خود رساندند (نصر، ۱۳۵۹، ص ۲۷). این حقیقت، عامل بالندگی علوم سنتی است که در هر تمدن دینی — اسلامی یا غیر آن — مایه شکوفایی شده است. علوم مقدس، معنا و هویت خود را از سنت‌هایی که در آن بالیده‌اند می‌گرفتند؛ اما در جهان جدید، چون از تابش معنویت زنده‌ای که به تنهایی می‌تواند آنها را نمادهای شفافی از واقعیات برین بسازد، فاصله گرفته‌اند، دیگر آن کار از آنها بر نمی‌آید (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۷).

دکتر نصر، زبان علوم سنتی را نمادین می‌داند. زبانی که به یاری آن، علوم سنتی در طول اعصار بیان شده‌اند. برخی سنن، سرشتی اساطیری دارند، در حالی که دیگر سنن از زبانی انتزاعی‌تر برای بیان حقیقتی که فی‌حد ذاته یگانه است و در تمام سنن می‌توان یافت، بهره می‌برند. همین تمایز را در علوم سنتی که برخی از آنها به زبان اسطوره‌ای و برخی دیگر به زبان ریاضی و انتزاعی بیان می‌شوند، می‌توان دید. درحقیقت در پاره‌ای سنن، مانند کیش هندو، هر دو گونه علم را می‌توان در کنار یکدیگر یافت. ولی این زبان در هر دو مورد، فوق‌العاده نمادین است. خواه حرکت سیارات به نحو کیفی در قالب اسطوره، خواه به صورت ریاضی نظیر آنچه در طرح بطلمیوس وجود دارد، به وصف درآید، زبان مورد استفاده، زبان نمادگرایی است که از حقیقتی ورای قلمرو واقعیات علم مورد بحث پرده برمی‌دارد. هر علم سنتی از نظر مابعدالطبیعی، معنادار است؛ دقیقاً به این دلیل که می‌تواند از رهگذر زبان نمادگرایی ساحت فروتری از واقعیت را به سطوح فراتری مرتبط سازد (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳).

رازآلود بودن سنت، دلیل دیگر نمادین بودن زبان علوم مقدس است. سنت‌ها همیشه با رمزها عجین بوده‌اند. علت را باید در نگرش سلسله‌مراتبی جست، هر گاه، قائل به چنین نگرشی باشیم، آنگاه در سطوح زیرین واقعیت نمادها و رمزهایی وجود دارند که از واقعیتی در سطحی بالاتر خبر می‌دهند. رنه گنون می‌گوید: «هر امر ظهوریافته نسبت به واقعیتی برتر از خود، بالضروره به هیئت رمزی است» (گنون، ۱۳۶۵، ص ۱۰۱). وی معتقد است علوم سنتی هیچ‌گاه به مادیت صرف توجه ندارند و همواره از «جوهری متعالی» بهره می‌جویند و از آنجا که «هر حقیقت متعالی بالضروره سهمی از بیان‌ناپذیری در خود دارد، علوم سنتی با رازها عجین‌اند» (گنون، ۱۳۶۵، ص ۱۰۱).

از دیدگاه نصر، نمودهای طبیعت طبق نگرش سنتی، آیات و تجلیات و رموزی هستند که خبر از نظام‌های برتر واقعیت می‌دهند و نیاز به رمزخوانی دارند و در غیر این صورت به

حوادث و واقعیاتی صرف بدل می‌شوند. این معنا در علوم اسلامی نیز مورد اهتمام بوده است. همیشه هدف نهایی علوم اسلامی، ارتباط دادن جهان جسمانی با اصل روحانی آن از طریق شناسایی رمزهایی بوده است که مراتب مختلف حقیقت و واقعیت را با هم متحد می‌سازد (نصر، ۱۳۵۰، ص ۵).

علم قدسی

علم قدسی، تابعی از امر قدسی به شمار می‌آید. امر قدسی در میان گفته‌ها و نوشته‌های نصر بدین ترتیب توصیف شده است:

امر قدسی با عالم روح کلی در ارتباط است نه با نفس. امر قدسی، کامل و مقدس است. امر قدسی انسان‌ها را به جای سرگردان ساختن در هزار تویی که وصف بارز عوامل نفسانی و ذهنی، در صورت محروم ماندن آنها از عالم روح کلی است، نورانی و یکپارچه می‌سازد. امر قدسی دقیقاً به این دلیل که از خداوند صادر می‌شود، همه دار و ندارمان را از ما مطالبه می‌کند. برای فداکردن زندگی و رسیدن به امر قدسی، باید خود ما به سان یک اثر هنری قدسی، قدسی شویم (نصر، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷).

تنها امری قدسی است که می‌تواند به انسان این امکان را دهد که حجایی را که سرشت حقیقی‌اش را از او پنهان می‌دارد و سرشت خداگونه اولیه خود (همان فطرت در قرآن) را از یادش می‌برد، کنار بزند و این تنها امر قدسی صادر از روح کلی — و نه نفس — است که می‌تواند سرچشمه علم اخلاق، زیبایی‌شناسی به معنای سنتی کلمه، آموزه مابعدالطبیعی و روش‌های محقق شدن به حقایق باشد (نصر، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷).

بدین ترتیب علم قدسی درصدد است امکان تحقق به اوصاف متعالی یادشده را در اختیار انسان قرار دهد. علم قدسی به دلیل جهت‌گیری‌اش به سوی عالم معنا و اتصال به امر قدسی، مقدس است.

علم غربی از دیدگاه نصر نامقدس است؛ زیرا برخاسته از عقل بشری خودبنیاد است. این عقل، خود، مبدأ مدرنیته به شمار می‌رود و چون رها از دین و عالم بالا است، نتایج نامقدس و غیر دینی خواهد داد. معرفت، ارتباط وثیقی با حق و تقدس دارد. بنابراین، باید بنیاد تمدن و علم و صنعت را براساس وحی (به معنای عامش که وحی تکوینی را نیز دربر می‌گیرد) بنیان نهاد. علم، تمدن و تجدد غربی به دلیل رهایی از دین و وحی و سودانگاری و نگاه ابزاری به معرفت، برای تسلط بر طبیعت و استعمار و استثمار، مردود است. او،

انسان را نیازمند به «علم قدسی»^۱ می‌داند که با تألیف کتاب نیاز به علم مقدس این معنا را ابراز کرده است. علوم سنتی مقدس‌اند؛ زیرا در گُنه علمی که در دامان تمدن‌های سنتی پرورش یافته‌اند، همیشه گرایش به سوی امر مقدس وجود دارد (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰). مهم‌ترین انگیزه وی از بیان این دیدگاه، مقابله با توجه تام انسان به توسعه علم جدید غربی و محدود شدن آن به علم غربی است (نصر، ۱۳۷۸، ص ۲۹۱ و ۲۹۲). وی معتقد است: علم تنها پژوهشی دنیوی درباره طبیعت نیست و می‌توان طبیعت را از سر دقت و با نگاهی منطقی و در عین حال از منظر قدسی به کاوش گرفت. علم قدسی دقیقاً همان چیزی است که غرب بدان نیازمند است و امروزه علم مقدس یک ضرورت است (نصر، ۱۳۷۸، ص ۲۹۱ و ۲۹۲). علم قدسی همان معرفت قدسی است که در دل هر وحی موجود است و مرکز آن دایره‌ای است که سنت را دربر گرفته و آن را تعیین و تحدید می‌کند (نصر، ۱۳۸۰، ص ۲۷۱). تبیین علم قدسی به منزله بنیان مابعدالطبیعی معرفت جاودان از اهمیت فراوانی برخوردار است (نصر، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۳۰).

علم قدسی، عامل اصلاح روش برخورد انسان با عالم طبیعت است. اگر انسان بداند طبیعت حقیقت زنده‌ای است که محتوای مقدس دارد (نصر، ۱۳۷۸، فصل هشتم) و حقیقت و هویت او ارتباط دارند، نه تنها آن را نابود نمی‌کند، بلکه به آن احترام می‌گذارد. به محض تحصیل دیدگاه سنتی به انسان و طبیعت، نظارت و کنترل فناوری نیز ضرورتی نخواهد داشت. اما امروزه چون تکنولوژی، عامل تهدید انسان است، باید کنترل و نظارت شود (نصر، ۱۳۸۷، ص ۲۷۹ و ۲۸۰). درک و دریافت علم قدسی تنها از رهگذر عقل شهودی و وحی میسر است و البته بدون تعقل و استفاده از قوه عاقله انسانی به دست نمی‌آید (نصر، ۱۳۷۸، ص ۲۴). علم قدسی تنها شرح و بیان نظری شناخت واقعیت نیست؛ بلکه هدف آن هدایت انسان، روشن ساختن روان انسان به نور علم و معرفت و فراهم کردن امکان وصول به ذات قدسی است (نصر، ۱۳۸۰، ص ۳۰۸). این وصول با ارتقای انسان از خویش به مرتبه‌ای از هستی است که چیزی جز بنیاد قدسی هستی او نیست (نصر، ۱۳۸۰، ص ۴۷).

بدین ترتیب، در نظر دکتر نصر، علم سنتی و قدسی در طول همدیگرند؛ یعنی علم سنتی واسطه و مقدمه تحصیل و کسب علم قدسی است. البته این دو، یک وظیفه بر عهده دارند و آن حرکت انسان در مسیر ارتباط و اتصال با عالم برتر و مرتبه جانشینی خدا است.

1. sacred science

سیدحسین نصر درصدد است با احیای هویت قدسی طبیعت، علوم مرتبط با طبیعت را نیز به مرز تقدس برساند و بدین ترتیب علوم مقدس را سامان دهد. البته او تأکید می‌کند که امر قدسی، حقیقتی ثابت است و مهم آن است که ما بدان مرتبه نائل آییم. از همین رو است که او علوم مختلف حتی جغرافیا را نیز به وصف تقدس (جغرافی مقدس) نام می‌برد. بدین معنا که اگر جغرافیا هم در قلمرو امر قدسی قرار گیرد تقدس یافته و در سلک علوم مقدس در خواهد آمد (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۹۵-۱۹۷).

علم قدسی در جهان غرب دچار حملات شدیدی شده و خسارت‌های سنگینی را متحمل شده است. این امر با کوجیتو دکارت (می‌اندیشم، پس هستم) و برآمدن عقل خودبنیاد در مقابل عقل قدسی بروز یافت. عقل استدلالی جای عقل شهودی را گرفت و مرزهای معرفت قدسی از هم گسست. به سخن دیگر، مدرنیسم، حاصل انقطاع اندیشه و تعقل از عالم قدس و اتکا به عقل استدلال‌گر جزئی است. این بلا به قلمرو دین نیز سرایت کرد و حاصل آن به ورطه نابودی افتادن عقل الهی شد. حاصل همه این فرایندها وضعیتی است که انسان متجدد امروز، به‌ویژه در جهان غرب، بدان مبتلا است (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۲۱۳ به بعد؛ نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۹۹ و ۱۰۰). علم نامقدس برآمده از این فرایند، جهانی از هم گسیخته و پاره‌پاره بر جای نهاده که در آن هیچ کلیتی وجود ندارد؛ زیرا دیگر تقدس، دلمشغولی اصلی نیست و یا اینکه در بهترین حالت به احساساتی‌گری فروکاسته شده است (نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۱۰).

یکی از ویژگی‌های علم قدسی، رمزی بودن زبان آن است. علم قدسی، زبانی نمادین دارد؛ بازتاب مراتب والاتر وجود بر مراتب نازل‌تر، با استفاده از رمزها و نمادها عملی می‌شود. رمزها جوانب وجودی یک شیء‌اند یعنی لااقل به اندازه آن شیء واقعی‌اند و درحقیقت امری است که به یک شیء در ظرف مرتبه کلی وجود معنا می‌بخشد (نصر، ۱۳۸۶ ب، ج ۳، ص ۳۰).

زبان علوم مقدس، زبان «نمادگرایی» است. نمادگرایانه بودن این زبان از آن‌رو است که «از حقیقتی ورای قلمرو و واقعیات علم مورد بحث پرده برمی‌دارد». به سخن دیگر، زبان این علوم، دارای «معناداری مابعدالطبیعی» است؛ و به کمک همین خصلت است که ارتباط سطوح نازله واقعیت با سطوح برتر آن ممکن می‌شود (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۷۴). با کمک همین زبان نمادگرایی است که غایت علوم سنتی (که همانا برملا ساختن واقعیت ذاتی است به وسیله ظواهر) برآورده می‌شود و در نتیجه چنین کارکرد مهمی بدون آگاهی از زبان نمادگرایی حصول فهم کامل علوم سنتی ممکن نیست (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۷۴).

علم سکولار

دکتر نصر، نقدهای متنوعی بر علوم جدید غربی وارد کرده است. مرکز ثقل این نقدها، جدایی علم جدید از دین و ماوراء طبیعت و تبدیل یافتن آن به علم سکولار است. برای روشن شدن این مطلب لازم است ماهیت علم سکولار بررسی شود. علوم جدید غربی، دچار نوعی مبالغه درباره خود شده‌اند به طوری که خود را تا حد بی‌نیازی از ماوراء طبیعت و حتی بی‌نیازی از خدا، کارآمد دیده‌اند (باربور، ۱۳۸۴، ص ۷۳). این علم آنچه را فراتر از قلمرو خود قرار داشته باشد، نادیده گرفته و نفی می‌کند و یا دست کم، امکان دستیابی به آنها را منکر می‌شود. یکی از ظهورهای این طرز فکر، فلسفه پوزیتیویسم است که هر آنچه غیر محسوس باشد را از دایره علم و معرفت بشری خارج و بی‌اعتبار می‌شمرد؛ البته بعدها این ادعا از سوی اعضای همان مکتب نقد و نفی شد.

همچنین اومانیزم از مهم‌ترین مبانی علم جدید غربی است که نصر، موارد تأثیر آن در علم جدید را مورد اشاره و توضیح قرار داده است. در کیهان‌شناسی قرون وسطا، انسان جانشین خدا شناخته می‌شد؛ اعتقاد به زمین مرکزی در نظام کواکب، شاهد این مطلب است. اما علم جدید، گرچه به کشف موجه‌تری از مطلب دست یافت، اما با حذف ارزش معنوی انسان و نسبت او با ماوراء طبیعت و خدا، او را به موجودی صرفاً زمینی و مادی تنزل داد (نصر، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۴ و ۸۵). در ادامه پیروزی علم بر دین و آموزه‌های ماورائی، علم چنان پرننگ دیده شد که حتی برخی متفکران سرشناس غربی، دیگر برای دین، ارزش و منزلتی قائل نبودند. این ماجرا چنان ادامه یافت که در قرن نوزدهم، فلسفه‌هایی پدید آمد که مانند مارکس، یا کاملاً منکر دین بودند، یا مانند مکتب پوزیتیویسم ساخته دست آگوست کنت، خود به جای دین نشستند. اما جالب اینجا است که نیازمندی انسان به دین، حتی در آن دوران نیز خاموش نشد و این نیازمندی خود را در قالب‌های مختلف مانند نهضت رمانتیک نشان داد (نصر، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۵ و ۸۶).

دکتر نصر معتقد است سکولاریسم، اومانیزم و تجربه‌گرایی، باعث شده‌اند تا انسان متجدد تصویری از خودش ترسیم کند که مبدأ همه مشکلات او است. توقف در مرتبه بشری انسان را به مادون انسانیت کشیده به گونه‌ای که انسان هم با خود و هم با هم‌نوع خود و هم با طبیعت در نزاع است (نصر، ۱۳۷۸، فصل چهارم).

مبانی علم قدسی

علم قدسی، حقیقتی است که با فطرت انسانی سازگار و با کشش آن به عالم بالا همسو و موافق است (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۷). علوم نامقدس جدید، منقطع از منبع قدسی و مدعی راهگشایی برای زندگی سعادت‌مندانۀ انسان امروزی است و برخی با اعتماد به این ادعا و پیروی از آن علوم، تیشه به ریشهٔ معارف دینی می‌زنند. از این‌رو، باید مبانی علم مقدس را بازشناسی و ابتدای علوم مقدس بر آنها را شناخت.

حکمت خالده

حکمت خالده، یکی از مبانی علم قدسی در سنت‌گرایی است. این اصطلاح از سوی سنت‌گرایان پیش از نصر از جمله شوان به کار رفته است (شوان، ۱۳۸۳). فهم دقیق حکمت خالده با فهم سنت از دیدگاه سنت‌گرایان ارتباطی وثیق دارد. اصطلاح سنت در دوران پیش از مدرنیسم کاربرد صریحی نداشته، اما امروزه به قرینهٔ تجدد و دنیازدگی انسان مدرن، معنای آشنایی یافته است (گنون، ۱۳۷۲، ص ۳۸؛ عدنان اصلان، ۱۳۸۵، ص ۹۹ و ۱۰۰). دیدگاه ویژهٔ سنت‌گرایان از جمله رنه گنون، کوماراسوامی، بورکه‌هارت و دکتر نصر به سنت و جامعه سنتی و ویژگی‌های آن، معادل اصطلاح «حکمت خالده»^۱ قرار دارد.^۲ این اصطلاح نخستین بار از سوی آگوستینو استیوکو^۳ فیلسوف آگوستینی به کار برده شد (نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۵۸). دکتر نصر در تبیین سنت‌اندیشی حکمت خالده خود، افزون بر بهره‌مندی از آموزه‌های ادیان الهی از آرای ابن‌سینا، حکمت اشراق، حکمت متعالیه و عرفان ابن عربی نیز متأثر بوده است. نصر، حکمت خالده را حکمتی ازلی و ابدی می‌داند که در قلب همه سنت‌ها اعم از بودا، ودانتا، کابالا و اسلام و مسیحیت قرار داشته و در پرتو بینش سنتی خود، منشأ هزاران دین مختلف را تنها یک حقیقت مطلق و واحد می‌داند؛ حقیقتی که در اسلام با اصل «شهادت به وحدانیت خداوند» (لا إله إلا الله)، نزد اوپانیشادها با عنوان «نه این و نه آن» در تائوئیسم با «اصل حقیقت بی‌نام» و در انجیل با عنوان «من آنم که هستم» بیان شده است — البته به شرطی که در والاترین معنای خود درک شود (نصر، ۱۳۸۴، ص ۳۱) و لذا هرچند صورت و بیان الهیاتی ادیان مختلف، متغیر و متفاوت است، اما همه آنها گوهر ثابت و یکسانی دارند و درحقیقت اصول حکمت

1. sophia perennis

۲. علت اینکه به جای فلسفه خالده از اصطلاح حکمت خالده استفاده شده، آن است که حکمت برخلاف فلسفه از سنخ یافته‌های ساخته و پرداخته ذهن نیست.

3. Agostino Steuco

خالده خاستگاه الهی داشته و از طریق شخصیت‌های مختلف معروف به رسولان، اوتاره‌ها، لوگوس‌ها، یا دیگر عوامل انتقال برای بشر، در یک بخش کامل کیهانی آشکار شده‌اند، نقاب از چهره آنها برگرفته شده و در حوزه‌های مختلف اعم از ساختار اجتماعی، حقوقی، هنر، رمزگرایی و علوم به کار می‌روند و در واقع، معرفت متعالی با وسائلی برای تحصیل آن معرفت کسب می‌شود (نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۵۵ و ۱۵۶).

حکمت خالده توجه خود را به عقل شهودی — شهود حقیقت — معطوف دانسته و آن را امر مطلق می‌داند که در نفس انسان ظهور دارد. قوه‌ای است که به شناخت امر مطلق نائل می‌شود (نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۲۹۱) و لذا شأن عقل شهودی، استدلالی نیست؛ زیرا استدلال غیر مستقیم و با واسطه گزاره جدید، حقیقت را درمی‌یابد (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۴۲۲) و از درک بی‌واسطه حقیقت ناتوان است. عقل استدلالی و ابزاری مورد توجه تجددگرایان نمی‌تواند ذوات اشیا یا نومن‌های فی‌نفسه را بشناسد، بلکه تنها شناختی حاشیه‌ای از اعراض، آثار یا رفتار ظاهری را کسب می‌کند (نصر، ۱۳۸۳، ص ۳۷) و تنها صورت و هیئت استدلال و اعتبار و عدم اعتبار آن برایش اهمیت دارد و توجهی به ماده و محتوا و صحت و سقم آن ندارد. ولی می‌توان عقل شهودی و عقل استدلالی را در طول هم دانست که تفاوت آنها به نقص و کمال است. عقل استدلالی انعکاسی از عقل شهودی بوده و بدون آن ناقص است. عقل شهودی به کمک تعالیم و حیانی به یک معرفت قدسی دست می‌یابد ولی چون انسان متجدد به این عقل شهودی توجهی ندارد و تنها عقل استدلالی مورد توجه او است به معرفت قدسی دست نمی‌یابد. بر حکمت خالده فروعی مبتنی است که از جمله می‌توان به مراتب هستی و توحید اشاره کرد.

الف) مراتب هستی: اصل بنیادینی که در تمام علوم مقدس (موجود در تمام سنت‌ها، اعم از سنت اسلامی) مشترک است، «نگرش سلسله‌مراتبی» به هستی است؛ این سلسله‌مراتب، طولی است و عالم مادی، فروترین ساحت آن است. علت این نگرش سلسله‌مراتبی در تمام سنت‌ها، عطف توجه تام به «مبدأ الهی عالم» و نیز اعتقاد به اتکای وجودی مخلوقات مادی بر مراتب فراتر واقعیت بوده است (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۷۰ و ۱۷۱).

در غرب، با پیدایش نظریه «تطور انواع داروینی»، نگرش «سلسله‌مراتب عرضی» حاکم شد و از این‌رو، دچار اختلاف بنیادین بر سر اصول با سنت شدند و از فهم علوم سنتی بازماندند. هیچ مانع بزرگ‌تری از نظریه‌ای تطوّر انواع... بر سر راه فهم علوم و جهان‌شناسی‌های سنتی وجود ندارد، نظریه‌ای که در حال و هوای دنیاگرایی سده نوزدهم به

وجود آمد تا فقدان مشاهده خداوند و شهود حضور همیشه پایدار واقعیات مثالی در عالم مادی را جبران کند (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۷۰ و ۱۷۱).

ب) **توحید:** در علوم اسلامی نیز، اصل نگرش سلسله‌مراتبی به هستی از جایگاه رفیعی برخوردار است. علاوه بر این اصل، در علوم اسلامی و اساساً در کل اسلام، اصل مهم‌تری قرار دارد که همانا «اصل توحید» است (که نخستین و مهم‌ترین مورد از اصول دین اسلام است). این اصل، قلب و هسته وحی اسلامی را تشکیل می‌دهد. علوم و فنون در اسلام نیز بر پایه «وحدت» بنا شده‌اند، چنان که در همه شؤون و مراتب دیگر فرهنگ و تمدن اسلامی — هر گاه به جلوه‌ای — تجلی کرده‌اند (نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۶).

از نظر دکتر نصر، «توحید ملاک اسلامی بودن هر فکر و عقیده و نظریه است» (نصر، ۱۳۵۹، ص ۷). علومی که به حق ممکن است اسلامی نامیده شوند، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازند، طوری که آدمی با مشاهده وحدت جهان به وحدت اصل الهی و غیبی می‌رسد که وحدت طبیعت تصویری از آن است (نصر، ۱۳۵۰، ص ۲).

روح اسلام به وحدت طبیعت اهمیت فراوان می‌دهد و این همان وحدتی است که هدف علوم جهان‌شناختی است (نصر، ۱۳۵۹، ص ۵). هدف و نتیجه علوم گوناگونی که دانشمندان مسلمان تدوین نموده‌اند و طرق و روش‌های مختلفی که پیموده و آزموده‌اند، اصل «وحدت» بوده است (نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۶). اساساً ثبات اصل توحید مایه ثبات و تأثیرگذاری علوم اسلامی است و علوم غربی به علت غفلت از این اصل گرفتار رکود و سترونی و بدفهمی از حقایق هستی شده‌اند؛ البته برخی علوم پیش از اسلام نیز که در اصل توحید با اسلام اشتراک داشته‌اند، باید اسلامی تلقی شوند و این همان عامل جذب آن علوم در فرهنگ اسلامی بوده است (نصر، ۱۳۵۰، ص ۲ و ۱۷). از نظر سیدحسین نصر چشم‌انداز توحیدی اسلام هرگز روا نداشته است که اشکال مختلف معرفت، مستقل از یکدیگر پرورش پیدا کند، بلکه برخلاف، همیشه سلسله‌مراتبی از شناخت، وجود داشته است که در آن هر شکل از معرفت، از امور مادی گرفته تا عالی‌ترین شکل شناخت متافیزیکی، پیوستگی اساسی با معارف دیگر دارد و ساخت خود حقیقت را منعکس می‌سازد (آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۸).

نقد علم مدرن

سیدحسین نصر، علم مدرن را علم دنیازده می‌نامد. این علوم درصدد سلطه بر جهان هستند و تقریباً به این هدف دست یافته‌اند. نصر برای بخشیدن جان تازه به علوم سنتی و

مقدس می‌کوشد سرشت علوم غربی را هرچه بیشتر نمایانده و پیامدهای منفی آن را به جامعه عرضه کند. او تأسف می‌خورد که بیشتر مردم دنیا با دیدن مظاهر علوم غربی، سنت هزاران ساله خود را کنار نهاده و مشغول تبعیت کورکورانه از علم غربی جدید شدند. یکی از پیامدهای جریان علوم غربی در رگ‌های زندگی، فاجعه زیست‌محیطی امروزی است که همگان نیز بر آن آگاهی دارند. فاجعه‌ای که شرایط لازم برای فروپاشی کامل نظام طبیعی را فراهم آورده است (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۲۸ و ۱۲۹). علم غربی با علم اسلامی و قبل از آن با علوم یونانی اسکندرانی، هندی، ایرانی باستان و نیز علوم بین‌النهرینی و مصری پیوند خورده است؛ اما آنچه طی رنسانس و به‌ویژه انقلاب علمی سده هفدهم میلادی رخ داد، تحمیل صورت یا الگویی جدید و بیگانه بر محتوای این میراث علمی بود، صورتی که مستقیماً از سرشت تفکر انسان‌گونه و عقل‌باورانه آن عصر و از دنیوی‌سازی جهان نشأت گرفته بود، که غالباً به‌رغم کوشش‌های برخی از شخصیت‌های فکری برجسته آن عصر، برای زنده نگه داشتن نگرش به سرشت مقدس نظام جهانی، کل رویداد به‌اصطلاح رنسانس به آن انجامید. این صورت جدید، به علمی یک‌جانبه و انعطاف‌ناپذیر منجر گردید که از آن زمان به این‌سو، باقی مانده و تنها به یک مرتبه از واقعیت ملتزم گردیده و راه را بر هر گونه امکان دستیابی به مراتب بالاتر وجود یا سطوح آگاهی بسته است؛ علمی که حتی در مقام تلاش برای رسیدن به دوردست‌ترین نقاط آسمان یا اعماق روح انسان، عمیقاً دنیوی و برون‌گرا است (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۱۲۹ و ۱۳۰).

وحدت ادیان

سیدحسین نصر به وحدت متعالی ادیان در مرتبه برتر هستی معتقد است. حقیقت یکی بیش نیست که در قالب‌ها و اشکال مختلف خودنمایی می‌کند. او تصریح می‌کند که همه صور و اشکال ادیان درحقیقت یک چیزند:

دین حق را نیست حدی در ظهور می‌درخشد بر من و تو همچو هور
 گه پدید آید به اشکال بتان گه تجلی می‌کند بر کوه طور
 (نصر، ۱۳۸۶ الف، ابتدای کتاب)

از نظرگاه دکتر نصر، هر دین از آن‌روی که دین است، درنهایت دو عنصر بنیادی و اساسی دارد: آموزه‌ای که میان مطلق و نسبی تمیز می‌دهد و روشی که برای متصل شدن به مطلق و زیستن بر طبق اراده عالم بالا و متناسب با مقصد و مقصود وجود بشری است (نصر، ۱۳۸۲، ص ۱۳ و ۱۴). این دین، سرآغازی آسمانی دارد که از طریق وحی، حقایق و اصول

معینی را متجلی می‌سازد و اطلاق و به‌کارگیری آن اصول، سنت را تشکیل می‌دهد (نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۶۴). دین، مشتمل بر آموزه‌های بنیادین در خصوص تمایز میان حق و باطل یا واقعیت مطلق و توهم و نیز مشتمل بر وسیله‌ای است که به آدمی امکان می‌دهد خویشتن را به حضرت حق متصل سازد (نصر، ۱۳۸۰ ب، ص ۵۶۲ و ۵۶۳)، اما به لحاظ تجلی زمینی‌اش، حاصل پیوند میان ناموس الهی و جماعت بشری است؛ چرا که از دیدگاه نصر، مشیت الهی همواره در پرتو یک قالب بشری خاص تحقق می‌یابد که بنا بر مشیت الهی، دریافت‌کننده نقش و نشان آن ناموس به شمار می‌رود و به صورتی که در میان ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف شناخته می‌شود، مولود این پیوند است. مطابق حکمت خالده، این، یک امر صرفاً بشری می‌گردد که معطوف به ظرفیت خاص انسان است.

به هر حال میان دین و سنت پیوندی گسست‌ناپذیر حاکم است و این دو کاملاً با هم مرتبط و متصل هستند، یعنی دین به سان وسیله‌ای انسان را به خداوند پیوند می‌دهد و سنت، محتوای دین را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌سازد. همچنین سنت، مجموع حقایق مشترک همه ادیان و حیانی به شمار می‌آید و در تمام ادیان اصیل که تنها منبع تحول و تبدل زمینی و نجات اخروی‌اند، حی و حاضر است. از این رو، همه ادیان، مبدائی واحد و گوهری مشترک دارند که همان سنت جاویدان است و مایه و مبنای پیوند ادیان نه تنها با مبدأ کل بلکه با یکدیگر نیز به شمار می‌رود (عدنان اصلان، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱).

خلاصه آنکه، همه ادیان جلوه‌هایی از سنت هستند و سنت، حقایق مشترک ادیان را تشکیل می‌دهد که با تنوع گونه‌های دینی، گونه‌های سنت پدید می‌آید. چنانچه آن حقایق مشترک در دین اسلام تصور شود، سنت اسلامی و اگر در دین مسیحیت تصور شود، سنت مسیحی گفته می‌شود.

دکتر نصر از میان سنت‌های گوناگون به سنت اسلامی توجه ویژه‌ای دارد. به نظر او، سنت اسلامی افزون بر مجموعه عقاید و اعمال اصلی، کل کاربرد و شکوفایی تاریخی و متداول آن عقاید و اعمال را نیز دربر می‌گیرد. هرچند اسلام به مثابه دین، جوانب ثابت کل اسلام را شامل است، به مثابه سنت نیز جوانب ثابت و هم جوانب متغیر این دین را شامل می‌شود. اسلام به مثابه دین، ایستا و راکد است، حال آنکه به مثابه سنت، پویا و زنده به شمار می‌رود (عدنان اصلان، ۱۳۸۵، ص ۱۰۳).

صرف‌نظر از نقدهای مهمی که بر این نظریه وارد است، باید توجه داشت که این ایده به عنوان مبنایی مهم برای علم قدسی قرار داده شده است. نصر، علم مقدس را از این رو

مقدس می‌خواند که همانند دین مرتبط با مبدأ سنت و عالم بالا است؛ اگر مبدأ و منشأ هر دو، یعنی علم و دین یکی است، می‌توان علم را هم‌پای دین مقدس دانست. به سخن دیگر، ظهور سنت الهی و حکمت جاودان برای بشر در قالب علم و دین اتفاق افتاده و این عامل اساسی برای طرح ایده علم دینی از سوی سیدحسین نصر فرار گرفته است.

وحی و علوم مقدس

علوم مقدس از منظر سیدحسین نصر، تکیه‌گاه بی‌نظیری به نام وحی دارند. یکی از مهم‌ترین کارکردهای وحی در حوزه علوم اسلامی، تأمین بنیادهای مابعدالطبیعی برای آن علوم و سامان‌دهی جهان‌بینی دانشمندان مسلمانان است. یک حکمت الهی و یک جهان‌شناسی کامل از قرآن و حدیث نتیجه شد که همه علوم و معارف اسلامی بر آن بنا شده‌اند (آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۹). به سخن دیگر، علوم اسلامی یکی از پیامدهای اسلام است که خود، مترتب بر وحی است (آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۷).

هدف علوم مقدس

علوم سنتی، یکی از ارکان اساسی سنت‌اند؛ بنابراین، هدف نهایی آنها هدف متعالی سنت، یعنی «بازتاب سیمای معشوق کل» است. نصر می‌گوید:

این علوم گرچه خود علومی مربوط به عالم کیهانی هستند و لکن به یاری «روح الهی» می‌توانند نمادهایی گردند که از واقعیت معنوی ورای صور پرده برگیرند، نه آنکه حجابشان باشند؛ و به آدمی کمک می‌کنند که با عنایت خداوند، به مقام و مرتبه «مشاهده خداوند در همه جا» نائل آید. می‌توانند پشتیبانی برای تطهیر درک انسان از عالم پیرامونش باشند، به طوری که آدمی به جایی برسد که امور را نه فی‌نفسه، که فی‌الله ببیند. والاترین فایده‌مندی علوم سنتی، از همین رو، همواره آن بوده است که به «عقل و ابزارهای ادراک» کمک کنند تا جهان و درحقیقت تمام مراتب وجود را، نه به عنوان واقعیات یا اعیان، بلکه به عنوان نمادها یا آینه‌هایی ببیند که «سیمای معشوق کل» را که همه چیز نشأت گرفته از او است و منبع فیض وجود است و همه چیز به او بازمی‌گردد، بازمی‌تابانند (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۸).

فرایند تحقق عالمان مقدس

دکتر نصر در مقاله‌ای با عنوان «جهان‌بینی اسلامی و علم جدید» رویکردی ایجابی مطرح کرده و مراحل احیای علوم اسلامی و فرایند تولید علوم مقدس را برشمرده است

که بیش از آنکه فرایند علم قدسی باشد، بیشتر به بیان فرایند تحقق عالمان قدسی پرداخته است:

اول: باید نگرش متعبدانه و پرستش‌گرانه به علوم غربی کنار نهاده شود. باید عقدهٔ حقارت از میان مسلمانان نسبت به غرب و فرهنگ و علوم غربی زدوده شود. سپس به دیدگاه اصیل اسلامی و مبانی سنتی تکیه شود. علم‌گرایی و عقدهٔ حقارت سبب عدم نقد صحیح علوم غربی در میان مسلمین شده است؛ لذا باید این سد شکسته شده و راه برای نقد علوم غربی براساس سنت اسلامی باز شود. دیدگاه اصیل اسلامی بر جهان‌بینی مستقل اسلامی مبتنا دارد و ریشه‌های آن در وحی الهی نهفته است؛ فقط با اتکا بر این دیدگاه می‌توان بر عقدهٔ حقارتی این‌چنین رایج در میان به‌اصطلاح روشنفکران مسلمان امروزی فائق آمد و زمینه را برای فعالیت علمی خلاقانه با توجه به جهان‌بینی اسلامی مهیا ساخت (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۴ و ۵۵).

دوم: باید جهان‌بینی اسلامی براساس منابع اسلامی تهیه و تدوین شود. برای این هدف، نخست باید منابع اسلامی سنتی، از قرآن کریم و حدیث گرفته تا همهٔ آثار سنتی مربوط به علوم، فلسفه، الهیات، کیهان‌شناسی و... را عمیقاً بررسی کرد تا بتوان جهان‌بینی اسلامی و خصوصاً مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی را تدوین کرد. چنین کاری باید در چارچوب سنت فکری اسلامی و به دور از اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مدرن و تأثرات اینها صورت بگیرد و نباید به‌هیچ‌وجه تقلید دست دوم از دیدگاه غربی باشد. نکتهٔ بسیار مهم دیگر در تدوین جهان‌بینی اسلامی، بررسی عمیق و فهم تاریخ علم اسلامی — که علوم اسلامی آینده باید خود را با آن پیوند دهند تا بتوانند به شاخهٔ تازهٔ درختی تبدیل شوند که در وحی اسلامی ریشه دارد — است و این کار ضرورت تام دارد و لیکن باید توجه شود که به دور از استنباط‌های پوزیتیویستی مدرن صورت گیرد (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۴ و ۵۵). سپس باید به تدوین فلسفهٔ علم اسلامی پرداخت. باید فلسفهٔ اسلامی مناسبی در مورد علم، تاریخ اسلامی علم و حتی تاریخ کلی علم به وجود آید که روش‌شناسی‌ها، تعاریف و اهداف خاص خود را دارد (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۵).

سوم: باید به تحصیل شناخت عمیق علم غربی پرداخت. دکتر نصر قائل به تفکیک میان حقایق علمی موجود در علم مدرن از تفسیر فلسفی آنها است؛ حقایق علمی را می‌توان به خدمت علوم اسلامی آتی گرفت ولی باید تفسیر فلسفی مضمحل در آنها را وانهاد. نقد و وانهادن آن تفسیر فلسفی در گرو شناخت عمیق علم غربی و نیز آشنایی عمیق با

جهان‌بینی اسلامی است و به همین ترتیب، جذب حقایق علمی علم مدرن نیز از طریق همین دو، قابل انجام است. هرگز نمی‌توان بدون شناخت از هر یک از رشته‌های علمی، به فهم، نقد، تلفیق و یا ارتقای آن پرداخت و از این رو پیشنهاد ما این بوده است که علم غربی را از سوی دانشجویان مسلمان در رشته‌های علوم محض از قبیل فیزیک و شیمی به بهترین وجه فراگیریم و در عین حال شالوده‌های فلسفی و نظری آن را مورد نقد قرار دهیم. سپس از رهگذر تسلط بر این علوم به اسلامی کردن علم بپردازیم که مبتنی بر برداشتن گام‌های آتی در چارچوب جهان‌بینی اسلامی و تمایز امور متکی بر حقایق علمی از چگونگی تفسیر فلسفی آنها خواهد بود و بدین طریق، دانشمندان مسلمانی که از این دو شناخت (شناخت عمیق علم غربی و شناخت کامل جهان‌بینی اسلامی) بهره‌مند می‌توانند علم غربی را برای علم اسلامی هدایت کنند (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۵ و ۵۶). به سخن دیگر، پس از کشف فلسفه طبیعت و جهان‌بینی اسلامی مؤثر در علوم طبیعی، باید دانشجویان مسلمان به مطالعه و بررسی عمیق و گسترده علوم جدید در بالاترین سطوح بپردازند. این دانشجویان باید بدون غرق شدن در متن علوم جدید غربی، بر آن آگاهی و تسلط یافته و آن را به بهترین شکل نقد کنند (نصر، ۱۳۸۷، ص ۱۷۰). نمونه‌هایی از این چالش در جهان اسلام رخ داده و باعث انحراف برخی شخصیت‌ها از مسیر علم قدسی شده است؛ اما کسانی با التزام به حقیقت برتر از ماده و طبیعت، در تحقیقات خود علم اسلامی تولید کرده‌اند. جابر بن حیان نمونه یک شیمی‌دان اسلامی است (نصر، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۷۰ و ۵۷۱).

چهارم: پس از انجام مراحل پیش‌گفته، باید به احیای علوم سنتی پرداخت. چنین اقدامی نتایج مهم فراوانی دربر دارد. از جمله این نتایج مقابله با ادعاهای انحصارطلبانه علم مدرن است که حقیقت علمی را یکسره در ملکیت خویش قلمداد می‌کند. دیگر اینکه موجب اعتماد بیشتر مسلمانان به فرهنگ خود می‌شود، علاوه بر اینکه پیامدهای عظیم اجتماعی و اقتصادی دربر دارد. نتیجه مؤثر دیگر این اقدام، احیای کارکرد این علوم در جهان فکری اسلام است. دکتر نصر در این باره می‌گوید:

«کمتر می‌توان در مورد اهمیت نقش احیای آن دسته از علوم اسلامی سنتی مبالغه کرد که پیونددهنده دانش پژوهان سنتی با کارورزان علم جدید و نیز ابزار اصلی برای احیای کارکرد علم در جهان فکری اسلام است. تأکید دکتر نصر خصوصاً بر علوم پزشکی، کشاورزی و معماری متمرکز است و اینکه چنین اقدامی باید در هر زمان و مکان ممکن صورت گیرد» (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۷).

یعنی طب، داروسازی، کشاورزی، معماری و... که با داشتن خودباوری نقد علوم جدید غربی، قابل تأمین است. یعنی باید ریاضیات اسلامی، طب اسلامی، نجوم اسلامی و... به‌طور مستقل و عمیق، دوباره از سر گرفته شود؛ همچنان که این علوم در پیشینه ایران اسلامی به‌طور جدی و عمیق وجود داشته است. برخورداری از پیشینه‌ای طولانی و عمیق و مقامی والا در جهان‌بینی فرهنگ اسلامی و ایرانی، یکی از عوامل مهم در پیشرفت علوم است (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۷۷ و ۵۷۸).

پنجم: انجام مراحل قبل با تلفیق مجدد علم با اخلاق به نتیجه مطلوب نزدیک می‌شود. در این زمینه باید تأکید کرد که اخلاقی بودن خود دانشمندان مسلمان کافی نیست، بلکه علم اسلامی نیز باید از حیث فلسفی و جهان‌بینی با اخلاقیات عجین باشد. سیدحسین نصر این امر را مهم‌ترین اقدام از مراحل یادشده برمی‌شمرد و می‌گوید: «مهم‌ترین اقدام برای ایجاد علم اسلامی واقعی تلفیق مجدد علم با اخلاق نه از طریق شخص دانشمند، بلکه به کمک ساختارهای نظری و شالوده‌های فلسفی علم است». البته چنین تلفیقی در علم غربی وجود ندارد؛ زیرا خود اخلاقیات مسیحی رایج، متکی بر جهان‌بینی علم مدرن است. وظیفه چنین تلفیقی به صورت مشترک بر عهده چند گروه از علما و دانشمندان اسلامی است: «البته این وظیفه به عهده اخلاق‌شناسان، فیلسوفان و الهیون مسلمان است که باید شناختی از کیهان به دست دهند که با هنجارهای اخلاقی سازگار باشد، اما خود دانشمندان مسلمان هم باید در آن سهیم باشند. درواقع، نمی‌توان یک علم اصیل اسلامی به وجود آورد که از حیث فلسفه و جهان‌بینی با اخلاقیات اسلامی عجین نباشد. شکل‌گیری علم اصیل اسلامی براساس علم اسلامی سنتی، ضرورتی تام برای تحقق تمدن اسلامی است و تنها راه جلوگیری از انحطاط کنونی بشر مدرن است (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۸).

آنچه ملاحظه می‌شود، تأکید بسیار بالای آقای نصر بر ارزش، توان و نقش علوم سنتی و نقد اساسی علوم جدید به‌ویژه نسخه غربی آن است. نکته دیگر اینکه علوم سنتی که از سوی ایشان مورد اهتمام است، همگی بر محور علم قدسی می‌گردند. یعنی اگر مابعدالطبیعه همان علم قدسی در نظر گرفته شود، علوم سنتی وابسته و برگرفته از آن هستند. به سخن دیگر، علم قدسی، گوهر علوم سنتی است. اگر انسان با مابعدالطبیعه، علم قدسی یا همان راز درونی خود قطع رابطه کند، نه تنها آموزه‌های علم قدسی را انکار می‌کند، بلکه دلایل عقل‌گرایانه نارسا و برهناده بر مبانی ناقص و کاذب ارائه خواهد داد (نصر، ۱۳۸۰، ص ۲۶۲).

ارزیابی نظریه علم قدسی

روشن است که بسیاری از سخنان دکتر نصر در خصوص راه و رسم تولید و تحصیل علم سنتی و نقدهای صریح او بر علوم جدید و توجه به میراث عظیم علمی و معنوی و مرتبه برتر انسانی که همان گمشده جامعه انسانی امروز است، قابل توجه و ارزشمند است؛ ولی این دیدگاه، گرفتار نقص‌ها و ملاحظات است که به اختصار بیان می‌گردد:

۱. دکتر نصر معتقد است باید مبانی متافیزیکی بر علوم تجربی سرایت یافته و بر آن حاکم شوند؛ اما چگونگی و فرایند این کار را بیان نکرده است. به سخن دیگر، روش و چارچوب تئوریک حاکمیت متافیزیک بر علم به خوبی بیان نشده است.

۲. پرسش مهم‌تر این است که آیا حکمت خالده، همه آموزه‌ها و ضوابط لازم برای ورود به عرصه علوم طبیعی را دارا است؟ به سخن دیگر، اگر بنا است حکمت خالده و حکمت متعالیه به عنوان مصداقش، حاکم بر عرصه علوم طبیعی باشد، باید روش و لوازم آن نیز در متن این حکمت وجود داشته باشد؛ حال آنکه یکی از ویژگی‌های مکتب صدرالمتألهین این است که برخلاف حکمای پیش از خود تنها متمرکز در حوزه الهیات شد؛ در این صورت نمی‌توان فلسفه طبیعت و علوم طبیعی جامعی را از حکمت متعالیه به دست آورد و تنها پاره‌ای از اصول آنها از این نظام معرفتی قابل استخراج است.

۳. علم، محصول فعالیت در جهت کشف واقعیت‌های جهان است. علوم سنتی و علوم جدید از این جهت تفاوتی ندارند که همگی، تلاش برای کشف واقعیت‌ها هستند. پس کارکرد علم، گردآوری واقعیت‌ها بوده و درباره آنها قضاوت و ارزش‌گذاری و داوری نمی‌کند. اما دیدگاه سنت‌گرایی و مشخصاً دیدگاه دکتر نصر، این کارکرد را مورد تردید قرار می‌دهد؛ یعنی نقد ایشان به این معنا اشاره دارد که علم به جای نمایاندن واقعیت‌ها و یافتن آنها، مبانی مابعدالطبیعی خاصی را منعکس می‌کند (قائمی‌نیا، ۱۳۸۵، ص ۵۲-۵۴). البته علوم حاکی از واقعیت، مبتنی بر مبانی متافیزیکی معینی هستند، ولی باید این نکته معلوم گردد که آیا با تغییر مبانی متافیزیکی، گزاره‌های علمی نیز تغییر می‌کند یا نه؟

۴. بیشتر سخنان دکتر نصر در خصوص علم، معطوف به علم جدید و به‌ویژه علوم تجربی است که نمونه‌های متعددی از آن را نیز برمی‌شمارد (نصر، ۱۳۷۸ ب، ص ۹۸-۱۶۷، ۲۲۸ و ۲۲۹). اگر مراد آقای نصر، علوم تجربی مورد استفاده از سوی انسان‌ها در همه مناطق دنیا باشد، این پرسش مطرح است که آیا علم، شأن واقع‌نمایی دارد یا نه؟ این‌گونه پرسش‌ها، امروزه در فلسفه علم بررسی می‌شود و دیدگاه‌های مختلف و گوناگونی را به

ارمغان آورده است. این ابهام در دیدگاه دکتر نصر وجود دارد که: آیا اساساً علم جدید، شأنیت واقع‌نمایی یا توصیف واقعیات را ندارد؟ اگر علوم جدید واقع‌نمایی دارند، دیدگاه سنت‌گرایی خدشه‌ای بر آن وارد نمی‌کند و اساساً بشر امروزی به دلیل همین واقع‌نمایی است که علم جدید را می‌پذیرد؛ اما اگر سنت‌گرایان واقع‌نمایی علم جدید را نمی‌پذیرند (نصر، ۱۳۷۸ب، ص ۹۸-۱۶۷، ۲۲۸ و ۲۲۹)، باید بگویند که چه تفاوتی میان علوم سنتی و علوم جدید برقرار است که موجب واقع‌نمایی علوم سنتی و عدم آن در علوم جدید شده است؟ مگر اینکه این قید در گفته‌های دکتر نصر وجود داشته باشد که مقصود از علم، داده‌های خام نیست، بلکه مراد وی، علم تجربی در مقام قضاوت است که در فرهنگ غرب، معیار ارزیابی همه چیز قرار گرفته است.

۵. دکتر نصر بارها گفته است که علم سنتی و قدسی، تغییرناپذیر و علم سکولار تغییرپذیر است. سؤال این است که اگر علم سنتی و قدسی با شیوه تجربی و مبانی متافیزیکی و حکمت خالده به دست می‌آید، چگونه ممکن است تغییری در گزاره‌های آن صورت نگیرد؟ تاریخ علوم سنتی، شاهد تحولات و تغییرات گزاره‌ای در طبیعیات و الهیات و ریاضیات و علوم عملی بوده است.

۶. دکتر نصر از قداست علم سنتی سخن گفته است. پرسش مهم این است که آیا سنتی بودن علوم، دلیل بر حقانیت آنها است؟ به فرض، علوم سنتی از متافیزیک مدرنیسم برخوردار نباشد و به عالم و آدم، نگاه آیه‌ای داشته باشد، آیا می‌توان نتیجه گرفت که گزاره‌های علمی در فضای سنتی روشمند، تجربه‌پذیر، ثابت، تغییرناپذیر و صحیح هستند؟

۷. معیار حقانیت متافیزیک و جهان‌بینی حاکم بر علوم سنتی چیست؟ آیا سنتی بودن جهان‌بینی بر حقانیت آن دلالت دارد؟

۸. گرچه دکتر نصر در بیان تفکیک علوم سنتی و قدسی از علوم سکولار و تأکید بر مبانی و جهان‌بینی این دو دسته علوم و فرایند تولید علم قدسی و سنتی، مطالب ارزشمندی مطرح کردند؛ ولی همچون دیگر طرفداران علم دینی، موفق به ارائه مدل تئوریک برای تولید علم دینی نشدند و بدون تفکیک میان علوم طبیعی و انسانی، تنها به فرایند اسلامی شدن عالمان پرداختند.

۹. گرچه دکتر نصر در برخی آثارش به جایگاه شریعت پرداخته است، ولی، بر پابندی به شریعت و مطابقت اعمال حیاتی با آن تأکید می‌ورزد (نصر، ۱۳۸۳الف، ص ۱۵۲-۱۵۶). به نظر او، شریعت یا قانون الهی اسلام، مرکزیتی اساسی در دین اسلام دارد، به نحوی که

می‌توان گفت مسلمان یعنی کسی که حقانیت شریعت را می‌پذیرد، گرچه نتواند به همه احکام و تعالیم آن عمل کند. او، محتوای شریعت را به موضوعات مربوط به عبادات و معاملات تقسیم می‌کند. و بر این باور است که با تجزیه و تحلیل موضوعاتی که در این ابواب و مقولات مورد بحث قرار گرفته است، می‌توان به وضوح دید که شریعت نه تنها شامل مسائل و موضوعات زندگی دینی شخصی، یا حتی حیات دینی کل جامعه اسلامی می‌شود، بلکه همه وجوه فعالیت و حیات بشری، همچون وجوه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. نصر در ادامه به نمونه‌هایی از مباحث اخلاقی، حقوقی، معاملاتی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و سیاسی اسلام و فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر اشاره می‌کند (نصر، ۱۳۷۵، ص ۶۶-۹۳). به بیان دکتر نصر، سنت‌گرایان برای همه وجوه هر سنت و دینی احترام قائل‌اند از فقه گرفته تا عرفان و حکمت و این امر برای ایشان هم در مورد اسلام، صادق است. در ادیان دیگر هم بدون اجرای احکام الهی در مرتبه حقوق و فقه، قدم نهادن به سوی وادی عرفان ممکن نیست (نصر، ۱۳۷۵، ص ۶۶-۹۳). از منظر سنت‌گرایان، انتظار معقول بشر از دین، ارشاد به سوی رستگاری انسان است که با معرفت به حقیقت و نحوه وصول به آن توأم است. نتیجه این ارشاد، معنی دادن به زندگی آدمی است که به اندازه آب و هوا برای ادامه زندگی ضروری است، ولی دین نیز از بشر انتظار دارد که امر قدسی را بپذیرد و در مقابل واحد هستی‌بخش، سر تسلیم فرود آورد (نصر، ۱۳۷۵، ص ۶۶-۹۳).

همه این مطالب، نشانگر توجه نصر به فقه و شریعت است؛ ولی او به نوعی از پلورالیسم دینی نیز اعتقاد دارد و می‌گوید:

ما از وحدت متعالی ادیان صحبت می‌کنیم و این وحدت را در عالمی و رای صورت می‌بینیم، در حالی که حقیقت و رای صورت در عالم صور و تعینات متجلی می‌شود و در آن عالم رنگ و کثرت به خود می‌گیرد، بدون اینکه وحدت از میان برود در این عالم کثرت می‌توان از قرابت ادیان مختلف مانند اعضای یک خانواده سخن گفت، مانند ادیان ابراهیمی و هندی و غیره. اجازه بدهید مثالی بیاوریم که این پاسخ را روشن کند. اگر نور آفتاب را رمز حقیقت متعالی ادیان ببینیم هنگامی که این نور شکسته می‌شود به الوان مختلف تقسیم می‌شود که همه نور است، ولی یکی سبز و دیگری قرمز و قس علی‌هذا. سپس متوجه می‌شویم که چند رنگ مانند صورتی و قرمز و یا بنفش و آبی با هم قرابت دارند و می‌توان به شکل معقولانه از این قرابت که به وسیله چشم ما دیده می‌شود سخن گفت بدون اینکه منکر نور واحد بی‌رنگ شویم (نصر، ۱۳۸۵).

وی می‌گوید:

پیروان حکمت خالده و فلسفه ماوراء طبیعی در عین حال با پیروان نسبیت — که معتقدند همه ادیان نسبی و ساخته و پرداخته جوامع بشری‌اند و منشأ الهی ندارند که به کیان هر دین مطلقیت بخشد — و نیز با آنان که تنها دین خود را بر حق و ادیان دیگر را خالی از حقیقت می‌دانند، مخالف است (نصر، ۱۳۸۴، ص ۳۵).

حال که جایگاه شریعت و نظریه پلورالیسم دینی در سنت‌گرایی دکتر نصر روشن شد، با سه پرسش مهم در اینجا مواجه می‌شویم:

نخست اینکه، نقش فقه و اخلاق و عقاید در ادیان گوناگون در دینی کردن علوم چیست؟ اگر نصر به علم دینی اعتقاد دارد، باید بتواند از کارکرد و نقش آموزه‌های دینی در تولید علم سخن بگوید و در غیر این صورت، دینی بودن علوم، معنای محصلی نخواهد داشت. مقصودم این نیست که دکتر نصر، دینی بودن علوم را به معنای نقلی دانستن علوم بگیرد، بلکه به همان معنای ایشان، باید نقش آموزه‌های دینی در علوم سنتی و قدسی آشکار گردد. دوم اینکه، آیا با پذیرش و حقانیت دانستن ادیان متعدد می‌توان از علم قدسی واحد و ثابت سخن گفت؟ تأثیرگذاری آموزه‌های دینی بر علوم طبیعی و انسانی به تعدد نظریات علمی می‌انجامد و علوم دینی با رویکرد اسلامی و مسیحی و بودایی و... پدید می‌آید.

پرسش سوم این است که بسیاری از مبانی علوم مدرن مانند اومانیزم و سکولاریسم و آمپریسم یا راسیونالیسم، برگرفته از قرائت پروتستانتیسم از مسیحیت است. حقانیت دانستن تمام ادیان از جمله مسیحیت با مذاهب گوناگونش به معنای حقانیت دانستن علوم سکولار و سنتی و قدسی دانستن آنها است؛ دکتر نصر چگونه میان این نتیجه نامطلوب و نظریه علم قدسی می‌تواند جمع کند؟

حاصل سخن

معرفت نزد دکتر نصر با مبانی معرفت‌شناختی جدید تفاوت دارد. معرفت در این گفتمان، مایه قدسی داشته و ارتباط وثیقی با حق پیدا می‌کند. علوم سنتی از نظر او با دین یا ادیانی که در بستر تمدن‌هایشان ظاهر شده و رشد کرده بودند، وحدت نظر داشتند. علوم جدید درحقیقت نه تنها ادراک دینی و فلسفی از نظام طبیعت را در غرب به افول کشانید، بلکه علوم سنتی را به کلی از میان برد. علوم سنتی بر اصولی ماوراء طبیعت بنا شده‌اند و عمیقاً با پیش فرض‌های فلسفی علوم جدید تفاوت دارند (نصر، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳). البته جریان

سنت‌گرایی و گفتمان فکری نصر را نباید مخالف علم جدید دانست، بلکه وی بر این باور است که علم جدید باید در جایگاه شایسته‌ای که مابعدالطبیعه و حکمت جاویدان مشخص ساخته، قرار بگیرد. باید خداوند، محور اصلی و واقعیت ثابت تلقی شود و دیگر هستی را مراتب آن واقعیت دانست و این مطلب از دل عرفان و وحی الهی به دست می‌آید (رک: نصر، ۱۳۷۸ ب). تفاوت اصلی میان علوم سنتی و علوم جدید در این واقعیت نهفته است که در علوم سنتی، امر نامقدس و صرفاً انسانی همیشه حاشیه‌ای و امر مقدس، کانونی هستند در حالی که امر نامقدس در علم جدید، کانونی شده است. بر این اساس در تفکیک علوم سنتی از علوم جدید می‌توان از علم مقدس و نامقدس سخن گفت. دکتر نصر برای ایجاد علم دینی مراحل ذیل را پیشنهاد می‌دهد:

۱. تحقق روحیه خودباوری: ابتدا باید نگرش خاضعانه و پرستش‌گرایانه به علم و فناوری جدید را پایان ببخشیم؛

۲. کشف فلسفه طبیعت و جهان‌بینی اسلامی مؤثر بر علوم طبیعی: باید منابع اسلامی سنتی را، از قرآن کریم و حدیث گرفته تا همه آثار سنتی مربوط به علوم، فلسفه، الهیات، کیهان‌شناسی و مانند آنها، عمیقاً بررسی کرد تا بتوان جهان‌بینی اسلامی و خصوصاً مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی و فلسفه طبیعت را تدوین کرد؛

۳. مطالعه علوم جدید به بهترین شکل و نقد مبانی فلسفی آنها؛

۴. احیای علوم اسلامی سنتی در هر زمان و مکان ممکن: این اقدام در حیطه‌هایی مانند پزشکی، داروشناسی، کشاورزی و معماری گذشته از آنکه موجب اعتماد بیشتر مسلمانان به فرهنگ خودی می‌شود پیامدهای اجتماعی و اقتصادی عظیمی دارد؛

۵. تلفیق ساختارهای نظری علم و پایه‌های اخلاق: نصر معتقد است نه تنها باید مسلمانان به تولید علم پردازند، بلکه باید علومی را تدوین کنیم که مسلمان تربیت کند؛ یعنی مبانی فلسفی تأثیرگذار بر علم را در نظر بگیریم.

اهتمام دکتر نصر به علم دینی و دغدغه‌مندی او در این باره ستودنی است؛ اما وجود ابهام در ارائه راهکارهای مناسب و اجرایی، مخاطب را از پذیرش کامل سخنان او باز می‌دارد. به نظر آقای نصر، علم نباید بی‌هدف و در مسیر غیر الهی و انسانی حرکت کند و باید از مبانی متافیزیکی مقدس برای تعیین هدف علم بهره برد، اما این مطالب به تقدس مبانی و اهداف علم مربوط است، نه خود علم. به هر حال، از کلمات دکتر نصر، تعریفی محصل از علم مقدس به دست نمی‌آید؛ ولی به نظر او، رابطه علم و دین گسستنی نیست؛

زیرا اساساً این دو از یک سرچشمه برآمده‌اند و جدانگاری این دو، همان بلا را بر سر انسان خواهد آورد که جهان کنونی غرب با آن دست به گریبان است. نصر با تعریفی که از سنت، قداست و علم قدسی دارد، می‌کوشد میان انسان و عالم معنا و مرتبه برتر هستی، ارتباط برقرار کرده و راه سعادت او را نشان دهد. یکی از شعبه‌های منتهی به این هدف، احیای علوم قدسی است که در تمدن‌های مختلف، پیشینه داشته، اما امروزه به علت فراگیری علوم جدید غربی، نادیده گرفته شده است.

منابع

- آرام، احمد (۱۳۶۶)، علم در اسلام، تهران: سروش.
- باربور، ایان (۱۳۸۴)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جام‌جم، آنلاین، شنبه ۱۴ آذر ماه ۱۳۸۳.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۸)، جریان‌شناسی فکری ایران معاصر، قم: حکمت نوین اسلامی.
- روزنامه شرق، ۲۵ مرداد ۱۳۸۵.
- شوان، فریتیف (۱۳۸۳)، اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی، تهران: هرمس.
- صدرالمتالهین (۱۳۷۴)، الشواهد الربوبیه، قم: بوستان کتاب.
- عدنان اصلان (۱۳۸۵)، پلورالیسم دینی، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: نقش جهان.
- قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۸۵)، «علم قدسی در حکمت خالده»، مجله ذهن، ش ۲۶، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۳۷.
- گنون، رنه (۱۳۶۵)، سیطره کَمیت و علائم آخرالزمان، ترجمه علی محمد کاردان، چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گنون، رنه (۱۳۷۲)، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران: امیرکبیر.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱)، راهی به راهی، تهران: نگاه معاصر.
- نصر، سیدحسین (۱۳۵۰)، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر اندیشه.
- _____ (۱۳۵۹)، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، چ ۳، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۷۵)، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۷۷)، «جهان‌بینی اسلامی و علم جدید»، ضیاء تاج‌الدین، مجله نامه فرهنگ، ش ۳۰.
- _____ (۱۳۷۸ الف)، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میان‌داری، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- _____ (۱۳۷۸ ب)، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میان‌داری، قم: مؤسسه فرهنگی طه.

- _____ (الف ۱۳۸۰)، معرفت و امر قدسی، ترجمه فرزاد حاجی میرزایی، تهران: فرزاد روز.
- _____ (ب ۱۳۸۰)، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سهروردی.
- _____ (۱۳۸۲)، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: جامی.
- _____ (الف ۱۳۸۳)، قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: حقیقت.
- _____ (ب ۱۳۸۳)، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سهروردی.
- _____ (۱۳۸۴)، دین و نظام طبیعت، ترجمه محمدحسن فغفوری، تهران: حکمت.
- _____ (۱۳۸۵)، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- _____ (الف ۱۳۸۶)، جاودان خرد، تهران: مهرنوشا.
- _____ (ب ۱۳۸۶)، معرفت جاودان، به اهتمام سیدحسین حسینی، تهران: مهر نیوشا.
- _____ (۱۳۸۷)، در جستجوی امر قدسی، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی.

